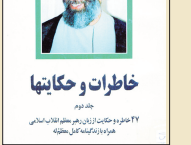


مروری بر علل و زمینه‌های انتشار اثر «خاطرات و حکایت‌هایی از زبان رهبر معظم انقلاب»

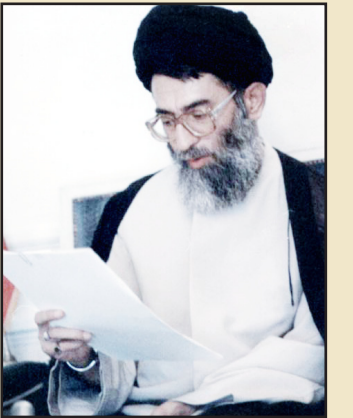
عبرت از تاریخ، خنثی‌کننده تهاجم فرهنگی غرب



عمومی به تاریخ معاصر ایران چیست و چرا تا این حد برای مردم، به ویژه جوانان جامعه ما اهمیت و اعتبار یافته است؟

باید گفت که تهاجم سازمان‌یافته استکبار جهانی به فرهنگ و ارزش‌های انقلاب اسلامی امری نیست که بر صاحبان خرد، عقل سلیم و چشمان بصیر پوشیده باشد. آنچه مورد غفلت واقع می‌شود ایعاد این تهاجم و ابزارهایی است که به کار گرفته می‌شوند. بنا به تجربه تاریخی یقیناً مراکز آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها در رأس این تهاجم قرار دارند. حضور علی‌الخصوص آموزش عالی و سازمان‌دادن به شکل آموزش کشور این توجه خاص دشمن را توجیه می‌کند. حضور روشنفکران غرب‌زده و شرق‌زده در طول یک قرن گذشته در مراکز آموزش و علی‌الخصوص آموزش عالی و سازمان‌دادن به شکل و شیوه و محتوای نظام آموزشی در طول سلطنت پهلوی در واقع یک لشکرکشی از عناصر مزدور و خودروخته داخلی توسط استکبار بود.

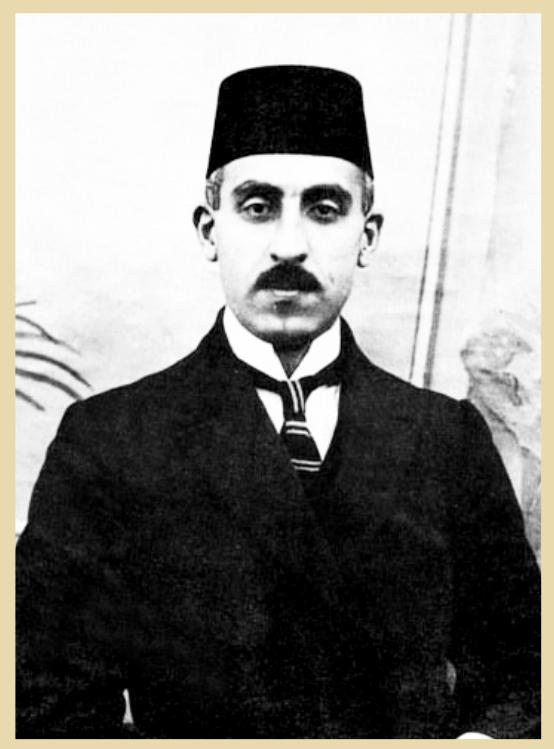
چشم‌ان نسل جوان باید به روی درخشندگی‌های فرهنگ ملی و اسلامی خود بسته بماند و همین چشم‌ان بایدبه کمک صدهاوسبيله تبلیغاتی ظلمات فرهنگ غربی را درخسندهبینند، این خواست استکبار در تهاجم فرهنگی است. گوش‌های نسل جوان بنا به خواست استکبار جهانی باید تمامی دروغ‌ها و باهات‌های دستگاه‌های خیری



آنان را بشنود و باور کند، لکن حقایق عینی انقلاب اسلامی را باور نکند و نشنود. جوانان در حلقه تهاجم استکباریابستی موجودی شهوت‌ران، بی‌بندوبار، غافل از تجارب تاریخی خود، فاقد بینش سیاسی، ناتوان از شناخت دشمنان و فاقد توان مقابله و مقاومت و دفاع در برابر تجاوزات پرورش یابد. در مقابل، نظام از‌رشی و الهی جمهوری اسلامی ایران جوانان را پرشور، حاضر در صحنه، دارای بینش عمیق سیاسی، آگاه به تاریخ و فرهنگ خود، عزیز، خدانشناس، خدابپرست و بالیمان می‌خواهد. آرایش امروز آرایش تهاجم فرهنگی است و در این تهاجم تحریف هدف گذشته این ملت است به‌گونه‌ای که خان‌باز شناخته‌نشود و راه‌های خیانت و خیانت که از سوی دشمنان گشوده شده بود، معلوم نشود و جوان نتواند گذشته مملکت خود را به‌درستی بفهمد و درس‌ها و عبرت‌های لازم را از آن در بگیرد. این تحریف تنها در دایره گذشته‌ای که به طاغوت منتهی می‌شود نمی‌گنجد، بلکه دامنه حقایق و واقعیت‌های انقلاب اسلامی و نظام نوپای جمهوری اسلامی را نیز در خود می‌گیرد. سبلی که از قلعه‌های استکبار وظلمات جاهلی مسلط بر جهان سرچشمه می‌گیرد، خواب‌زگان را به تباهی می‌کشاند. این مجموعه در راستای آشناسا کردن جوانان با تاریخ گذشته و حال تنظیم شده است، به‌گونه‌ای که در قالب خاطر‌ها و نقل‌حکایت‌ها آن هم از زبان راستگویان، متقیین و حاضران در صحنه‌های مختلف مبارزه با دشمن آنها را بهتر جذب و در خاطر و سینه خود حفظ کند و بتواند سینه به سینه چشمه جوشان تاریخ این ملت مسلمان را پاک و زلال به نسل‌های آینده انتقال دهد و بدین‌گونه درخسندگی فضایل را همچنان برافروخته نگه‌دارد و خفاشان ظلمت‌پسند و تاریک‌گستر را از دستیابی به گوهر ارزشمند وجود خود که فطرت خداجویی و اطاعت اوست ناکام گذارد. این مجموعه را گامی در جهت مقابله با تهاجم فرهنگی دشمن می‌دانیم و امید است خداوند تبارک و تعالی بر کرات و رحمت خود را شامل آن کند.



سیدضیاءالدین طباطبایی در دوره کودتای اسفند ۱۲۹۹



محمدمصدق در دوران والی‌گری در فارس

منظره محمد مصدق با سیدضیاءالدین طباطبایی درباره کودتای اسفند۱۲۹۹

مصدق: شما می‌خواهید دوباره دیکتاتوری برپا کنید!

سیدضیاء: چطور به رفتارهای دامادت اعتراض نکردی؟!

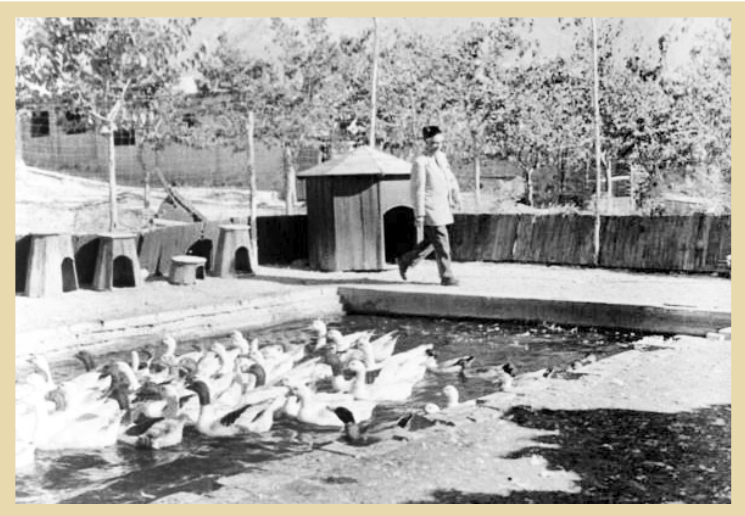
ر◆نیما احمدپور

سیدضیاءالدین طباطبایی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تنها سه ماه نخست‌وزیر بود و به دلیل شیوه استبدادی خویش، مغضوب همگان واقع گشت. او برکنار شد و چاره‌ای جز ترک کشور نیافت. سیدضیاء پس از خروج از ایران به فلسطین عزیمت کرد و در سال‌های منتهی به اعلام کشور اسرائیل، به فعالیت‌های اقتصادی و به طور مشخص، خرید و فروش زمین پرداخت. او پس از شهریور ۲۰ به ایران بازگشت و حزب و روزنامه تأسیس کرد و از سوی مردم یزد، به مجلس چهاردهم راه یافت. جلسات رأی اعتماد به سیدضیاء، از جذاب‌ترین جلسات این دوره از مجلس به ششام می‌رود. چه اینکه محمد مصدق از جانب مخالفان او، به ایراد سخن پرداخت و ضمن نکوهش نقش سید در کودتای سوم اسفند، از نمایندگان خواست که به روی رأی اعتماد ندهند. این سخنان پاسخ سیدضیاء و سخنان بی‌دربی مصدق و او را در پی داشت که در مجموع به مناظره‌های تاریخی مبدل شد. اینک در بازخوانی رویداد سوم اسفند ۱۳۲۹ منظری دیگر، به بازخوانی گوشه‌هایی از این مناظره تاریخی پرداخته‌ایم. امید آنکه مقبول افتد!

◆◆◆

■ **مصدق: می‌خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم!**

همانگونه که اشارت رفت، درجلسه بررسی اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی در مجلس چهاردهم، دکتر محمد مصدق به نیابت از مخالفین آغاز سخن کرد. وی اتهام عمده سیدضیاء را مشارکت در کودتا و تحت فشار قرار دادن شاه برای توشیح فرمان نخست‌وزیری و نیز ایجاد اختناق و دستگیری رجال سیاسی عنوان کرد. مصدق در آغاز سخن و در اشاره به پیشینه سیدضیاء، گفت: «فراع و وطن واجب عینی نیست، واجب کفایی است. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند از گردن دیگران ساقط می‌شود، می‌خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم؛ می‌خواهم در راه وطن بمیرم؛ می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن بشوم، تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر هستم. در روزنامه «عد امروز» دیدم که اقدامات آقای «سیدضیاءالدین طباطبایی» را به مدرك فرمان شاه قرار داده بودند که چون شاه فرمانی به ایشان دادند، ایشان هم اقداماتی کرده‌اند. خواستم عرض کنم که کودتا در شب سوم حوت و



سیدضیاءالدین طباطبایی در میزعره خود در منطقه سعادت آبادتهران

■ **سیدضیاء: شما و امثال شما در تهران دسایس کردید**

پس از سخنان مصدق، سیدضیاءالدین طباطبایی به دفاع از خود پرداخت و با ایراز براث ضمنی از رفتارهای دیکتاتورمآبانه رضاخان، مصدق را به مال اندوزی و عوام‌فریبی متهم کرد. وی در بخشش از سخنان خود گفت: «آقای دکتر مصدق‌السلطنه بزرگ‌ترین فداکاری‌ام در دوره زندگانی این بود که سکوت کردم و آنچه را می‌دانستم نگفتم و برده حقایق را پاره نکردم و آقایان بعضی‌ها می‌گویند چرا در ۲۰ سالگی که از ایران دور بودم، سکوت کردم در روزهایی که بدبختی‌های ایران را دیدم چرا صدای خود را در نیاردم! اکنون دلپش را به جنابم‌الی و آقایان عرض می‌کنم. تا چهار پنج سال از کودتا تمام جرایم مجلس شورای ملی، جوان‌ها، پیرها و روشنفکر‌ها همه از اوضاع راضی بودند و شکایتی نبود. پیشامد کودتا سبب خوشبختی و اصلاحاتی بود که در مملکت شده و ماه‌امیدواری آتیه بود. من در مملکت خارجه بودم و جز ایرانیانی که به اروپا برای تحصیل یا گردش می‌آمدند کسی را نمی‌دیدم – همه اظهارات مسرت از پیشامدها و بعضی هم راست یا دروغ اظهار تأسف می‌کردند که دست‌شما از بازگری در بازی‌های ایران کوتاه شده است – این احساسات مردم و ملت بود. این ترتیب باقی بود تا زمان رژیم تغییر سلطنت – تا آن تاریخ دلیل نداشتد که در ممالک خارجه باشم و از وطن خودم و اوضاع خارجی حرفی بزنم. از ۳۵ تا ۳۱۰

باز آثار ظاهریه خوب بود و اگر در معنی و باطن بعضی‌ها ناراضی بودند، لکن به‌طور کلی طبقات هیئت اجتماعیه راضی بودند و مخصوصاً سالی در حدود ۲۰۰ نفر محصل و جوان‌ها به اروپا می‌آمدند، آمدن این جوان‌ها نتیجه ثمره تخمی بود که من کاشته بودم. می‌دیدم خیلی خوب هر سال جوان‌ها می‌آیند تحصیل می‌کنند و هر سال چند صد نفر جوان می‌آیند چه می‌کنند؟ پس دلیل نداشت تا سنه ۳۱۰ شکایتی بشود، اما از سنه ۳۱۰ به بعد که دیکتاتوری در ایران تشکیل شد وضع مملکت به جایی رسیده بود که اگر در پاریس یک روزنامه فرانسوی دو سطر بر ضد شه‌یار ایران می‌نوشت فرد دولت مناسبات خود را با ملت فرانسه قطع می‌کرد. سفارت ایران را از پاریس احضار و سفارت فرانسه را از ایران بیرون می‌کرد. آن‌رسی که تهران را گرفته بود در نتیجه وضعی ایجاد شد که حالا نمی‌خواهم بگویم و دیگران را هم فراگرفته بود، در یک همجو موقعی من کجام می‌نواستم چیزی که از حدی یا صدای خود را در بیابوم یا بنویسم وقتی که نوشتم به چه وسیله‌ای به ایران بفرستم یا وقتی که فرستادم به چند صد نفری که کاغذ‌ها‌یم به آنها

ترفی هدایت کند – جواب آنها این است که جامعه‌ها را دو قوه می‌شود اصلاح کرد قوه اخلاقی که مخصوص پیغمبران و خوبان است و قوه مادی – ما که از نیکان نیستم پس آقا باید بگوید که با کدام قوه می‌تواند خود را به مقصود رسانند؟ آیا کسی هست بگوید مرکز اتکای اقا ملت ایران است؟ به‌ خاطر دارم سردار سیه رئیس‌الوزرای وقت در منزلم با حضور مخبرالسلطنه، تقی‌زاده و علاء اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی‌ی سر و کار پیدا کرد – آن وقت نمی‌شدند در این باب حرفی زد، ولی روزگار آن‌را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد. دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌ن کشید و ۲۰ سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید، عقیده، ایمان و رجال مملکت را از بین ببرد، املاک مردم را حبیط و فساد اخلاق را از بین ببرد، اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر و قضات دادگستری را متزلزل کرد – برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع کرد – چون به کمیت اهمیت می‌داد، بر عده مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت و سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد نخبه آنها را ناتوان و معدم کرد. اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می‌شدند حجاب فرامی‌شد چه می‌شد؟ فرح حجاب از زنان پیر و بی‌تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟! اگر خیابان‌ها اسفالت نمی‌بود چه می‌شد؟! و اگر عمارت‌ها و مهمان‌خانه‌ها ساخته‌شده بود به کجا ضرر می‌رسید؟ می‌خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نیبیم – خانه‌ای در اختیار داشتن به از شهری است که دست‌دیگران است؟ این است کار سیاستمداران وطن‌پرست که کسی را الت اجرای مقصود قرار می‌دهند و پس از آنخند نتیجه از بردن او به مردم منت می‌گذارند و بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب کرد، چه برای ما کرد؟!»^(۱)

می‌رسد، به محبس نیفتند، پس اگر این کار‌ها را نکردم خدمتی کرده‌ام.^(۲)
طباطبایی در ادامه سخنان خود، منکر هر گونه ارتباط خود و دولتش با دول خارجی شد و گفت: «آن روز که رئیس‌الوزرای ایران شدم، تمام رئیس‌الوزرا و دولت‌های شما را سفارت روس و انگلیس تصویب و تشکیل می‌داد – تنها رئیس‌الوزرا و دولتی که به شهادت خدای متعال بدون مداخله سفارت اجنبی تشکیل شد، دولت من بود، بله دوله‌ها، ملک‌ها و سلطنه‌ها این نکته را نمی‌فهمند، یک نفر مدیر روزنامه می‌فهد، عده را من اسم بردم و یک عده را گفتم هر کسی را که به عهده تصور می‌کنید بگیری د و یک عده را خودتان آزاد بکنید، از جمله مرحوم سردار معظم که یک ماه و نیم بعد از کودتا بدون اطلاع من ایشان را در تحت نظر قرار دادند. پس از آن بنده مقتضی دانستم که ایشان را بگویم به قم شریف بپردازم برای زیارت (دکتر مصدق –مدرس) همان مدرس محرم، به قزوین تشریف بزنند و در قزوین آزاد بودند. از اهالی قزوین تحقیق کنید با کمال آزادی آنجا بودند. بنده کسی را حبس نکردم، ولی همان مدرس را کشتند و شما حرف نزدید، دیگران را کشتند شما استیضاح نکردید. باز تکرار می‌کنم داماد و برادرزاده شما اساس عدلیه ایران را بر هم زد. داماد شما مجرم‌ترین رئیس‌الوزرای ایران بود. ۵۳ نفر آزادی‌طلب ایران را به محبس انداخت و کشت. محرفی نزدید، شما استیضاحی نکردید. شما سؤالی نکردید و نرفتید بگویید داماد من نکن، ولی کن. خود را بکش و مردم را نکش. من در مملکت فرام‌ه شدم، تهران از خطر گذشت، آیا شاه راضی شد؟»^(۳)

■ **مصدق: چرا موقع فرار از خزانه مملکت دستبردار زدید؟**

دکتر مصدق در بار دومی که پشت‌تربیین قرار گرفت، به تکرار سؤالات خود پرداخت و سخنان سیدضیاء را گستاخانه و اتهام‌آمیز عنوان کرد، وی دراین‌باره گفت: «من از آقا سؤال کردم که اگر شما احتیاج نداشتید چرا موقع فرار از خزانه مملکت دستبردار کردید و اگر احتیاج داشتید در این ۲۳ سال از چه ممر تحصیل کردید؟ و از چه محلی سرمایه هنگفتی که دارید به دست آوردید؟

۹ جوان

آقا به این سؤال من که جواب نداد مکرر هم شد و مرا جانی خطاب کرد. خوب است آقا بفرمایند که مستوفی بودن چه عیبی برایم می‌شود؟!… من از آقا سؤوال کردم که چرا مردم را حبس کردید؟ جواب دادند که مردم را حبس کردم و تحت نظر گذردم و بالاخره گفتند که رئیس‌الوزرا بودم و هر چه می‌خواستم می‌کردم. اگر رئیس‌الوزرای می‌تواند در مجلس چنین اظهاری بکند حاضرم که حرف خود را پس بگیرم! آقا باید بفرمایند برای چه مردم را گرفتند و تقصیر آنها‌ها چه بود و از این کار چه نظر داشتند؟ من از آقا سؤال کردم اگر شما قرارداد را الغا کردید قشوقن جنوب را برای چه به رسمیت شناختید و «ارمیتاز اسمیت» را به چه دلیل مجدداً به وزارت مالیه آوردید – در مورد اول به‌قدری مذاکراتشان مبهم بود که نه من بلکه احدی از فرمایش‌های آقا چیزی درک نکرد و در مورد دومی بالصرحه فرمودند در این باب نمی‌توانم توضیحاتی بدهم. اگر یک رئیس‌الوزراء در چنین قضیه حیاتی مملکت نتوانند توضیح دهد ملت باید او را سنگسار کند.»^(۴)

■ **سیدضیاء: چرا وقتی مدرس را کشتند، شما حرف نزدید؟**

سیدضیاء هنگامی که برای بار دوم برای دفاع از خود پشت‌تربیین حاضر شد، ضمن اینکه پارهای از دستورات خود برای دستگیری برخی رجال سیاسی را تأیید کرد، آن را اقدامی برای برقراری نظم و امنیت در کشور در شرایطی خطیر دانست. وی متقابلاً مصدق را به سکوت در برابر بگیر و ببندهای رضاخان و نیز مشارکت برخی نزدیکانش در اینگونه وقایع متهم کرد: «در مملکت ایران رجال با شرف، حقیقت و خدمتگزاری بودند که دارای لقب ملک، دوله و سلطنه بودند مثل مرحوم ناصر‌الملک، مرحوم مستوفی‌الممالک، مرحوم مشیرالدوله و آقای مؤتمن‌الملک، آقای ضیاءالملک که از دیروز سر «ملک» به بنده با نظر بی‌لطفی نگاه می‌کند. بنده ایشان را از اشخاص شریف می‌دانم و با اینکه ضیاءالملک هستند ایشان را شخص شریفی می‌دانستم و قصدم توهین نبود و بین محبوسین هم آنها‌یی که محبوس بودند عرض نکردم که خائن بودند، عرض نکردم بی‌شرف بودند، عرض نکردم بد بودند، عرض نکردم خوب بودند، بنده آنها را محاکمه نکرده بودم و کسی را که محاکمه نکرده بودم نمی‌توانم درباره‌شان قضاوت کنم و فقط عرض کردم که یک نفر رئیس‌الوزرا در ۱۲۹۹ که قانون مجازات عمومی در این مملکت وضع نشده بود و حبس کردن مردم این مملکت برای وزیر و کدخدا و حاکم –یک عمار عادی بود– بنده نظر به مسئولیت خودم مقتضی دیدم که یک



محمد مصدق در حال سخنرانی هم‌بهمی در مجلس شورای ملی

عده را که کار‌های مملکت را فلج می‌کردند تحت نظر قرار بدیم، ولی البته بنده روزی که آنها را تحت نظر قرار دادم عده‌ای را این‌طور کردم و اقرار هم می‌کنم، پیش از اینکه رئیس‌الوزرا بشوم این کار را کردم با اینکه اعلی حضرت پهلوی سردار سیه اینجا نیست از جوانردی من دور است که او را منتهج کنم و بگویم او کرد – خیر بنده کردم – یک عده را من اسم بردم و یک عده را گفتم هر کسی را که به عهده تصور می‌کنید بگیری د و یک عده را خودتان آزاد بکنید، از جمله مرحوم سردار معظم که یک ماه و نیم بعد از کودتا بدون اطلاع من ایشان را در تحت نظر قرار دادند. پس از آن بنده مقتضی دانستم که ایشان را بگویم به قم شریف بپردازم برای زیارت (دکتر مصدق –مدرس) همان مدرس محرم، به قزوین تشریف بزنند و در قزوین آزاد بودند. از اهالی قزوین تحقیق کنید با کمال آزادی آنجا بودند. بنده کسی را حبس نکردم، ولی همان مدرس را کشتند و شما حرف نزدید، دیگران را کشتند شما استیضاح نکردید. باز تکرار می‌کنم داماد و برادرزاده شما اساس عدلیه ایران را بر هم زد. داماد شما مجرم‌ترین رئیس‌الوزرای ایران بود. ۵۳ نفر آزادی‌طلب ایران را به محبس انداخت و کشت. محرفی نزدید، شما استیضاحی نکردید. شما سؤالی نکردید و نرفتید بگویید داماد من نکن، ولی کن. خود را بکش و مردم را نکش. من در مملکت فرام‌ه شدم، تهران از خطر گذشت، آیا حباس کردم، رئیس‌الوزرای مسئول بودم و سرنوشت ایران در دستم بود. من اگر برای نجات مملکتی عمداً یا سهواً تشخیص بدهم که یک عده از رجال مملکت تحت نظر قرار بگیرند، ولی کسی را نگفتم اذیت‌کنند کسی را نگفتم بکشند و برای عرض شخصی تحت نظر قرار ندادم و این برای من جرمی نیست.»^(۵)

■ **تمامی بی‌نوشت‌ها از جلسات بررسی اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی در مجلس چهاردهم گزینش شده است.**